



اشاره

این مقاله حاصل تجربه‌ی یکی از معلمان در کار با دانش‌آموزان دیرآموز است که نکات و راهبردهای ارزنده‌ای را برای سایر معلمان دربردارد. به همین دلیل، عین تجربه به چاپ رسیده است.

کلیدواژه‌ها: مدیریت کلاس، تجربه‌ی معلمی، تدریس، ناتوانی ذهنی، راهبرد آموزشی

مقدمه

در بین تمام ناتوانی‌ها، ناتوانی ذهنی شایع‌ترین است. اصطلاحاتی که برای توصیف چنین ناتوانی به کار برده می‌شود، عبارت‌اند از: ناتوانی تحولی، عقب‌ماندگی ذهنی، معلولیت ذهنی یا مشکلات یادگیری شدید، چنین ناتوانی بر تمام جنبه‌های تحولی کودک تأثیر می‌گذارد. این کودکان از نظر جسمانی کندتر رشد می‌کنند، کندتر زبان می‌آموزند، کندتر یاد می‌گیرند، و کندتر نیز بر مهارت‌های تحصیلی تسلط می‌یابند. این افراد اختلال روانی ندارند.

در برخی کودکان، ناتوانی ذهنی از بدو تولد یا مدت کوتاهی بعد از آن، قابل تشخیص است، اما در بسیاری از آنان تا هنگام ورود کودک به مدرسه ناشناخته باقی می‌ماند، هر چند که در اغلب موارد از سنین خردسالی علائم هشدار دهنده‌ای وجود دارند. برخی کودکان ممکن است ناتوانی بسیار شدید و آسیب‌های دیگری نظیر صرع، مشکلات بینایی و شنوایی نیز داشته باشند. چنین کودکانی را کودکان دچار ناتوانی عمیق یا چند معلولیتی می‌نامند. برخی کودکان بدون این که هیچ‌گونه ناتوانی ذهنی داشته باشند، کندتر از سایر کودکان رشد می‌کنند. احتمالاً محرومیت می‌تواند عامل کندی این رشد باشد.

بیان تجربه

من در کلاس سه دانش‌آموز دیرآموز داشتم. این سه نفر واقعاً کلاس درس را به هم می‌ریختند. مدام از جای خود بلند می‌شدند، جیغ می‌کشیدند و به حرف‌هایم گوش نمی‌کردند. روزهای اول سال خیلی ناراحت بودم و همیشه با خودم می‌گفتم چرا من؟ چرا باید این‌گونه دانش‌آموزان در کلاس من باشند؟ همیشه خودم را سرزنش می‌کردم تا این که دیدم سرزنش خودم و تنبیه آنان هیچ نتیجه‌ای ندارد. پس تصمیم گرفتم راه دیگری را انتخاب کنم. به این ترتیب که:

- محرک‌هایی را که باعث حواس پرتی آن‌ها می‌شد کاهش دادم (روی میز را خلوت کردم).
- آن‌ها را نزدیک دیوار نشاندم و کودکان بزرگ‌تر را کنار آن‌ها قرار دادم.
- به آن‌ها کارهایی محول کردم؛ مثل توزیع ورقه‌ها و دفترها.
- یک دانش‌آموز زرنگ را به عنوان همیار کنار هر کدام نشاندم تا در نوشتن و خواندن به آن‌ها کمک کنند.
- سعی کردم پنج تا ده دقیقه آخر هر زنگ را به بچه‌ها تکلیفی بدهم و خودم با این سه نفر خصوصی کار کنم.

به جای استفاده از
مداد و کاغذ برای
نوشتن، بیشتر
از اشیای واقعی
استفاده کردم که
کودک می تواند
آنها را حس کند



- دانش آموزان کلاس را گروه بندی کردم و در هر گروه یکی از دانش آموزان ناتوان ذهنی را قرار دادم تا افراد گروه مجبور باشند به آنها کمک برسانند.

- سعی کردم یکی از اعضای خانواده که می تواند در انجام تکلیف در خانه به آنها کمک کند، در کلاس حاضر باشند تا بتواند آنچه را در کلاس انجام شده است، در خانه با دانش آموزان ناتوان مرور کند.

در نهایت، با بکارگیری راهبردهای مذکور توانستم کودکان دیرآموز کلاس درسم را مدیریت کرده و آنان را در یادگیری محتوای درس هدایت کنم تا بتوانند مانند سایر دانش آموزان یاد بگیرند و از یادگیریشان لذت ببرند.

- به جای استفاده از مداد و کاغذ برای نوشتن، بیشتر از اشیای واقعی استفاده کردم که کودک می تواند آنها را حس کند و در زندگی روزمره هم با آنها سر و کار دارد.

- در هر زمان فقط یک فعالیت به آنها می دادم و بعد از اتمام هر فعالیت، فعالیت بعدی داده می شد. بنابراین، در مورد آنها هرگز چند فعالیت را با هم انجام نمی دادیم.

- تکالیف را به گامها یا اهداف یادگیری جدید و کوچک تقسیم کردم. قبل از پرداختن به یک گام دشوار، از کودک می خواستم فعالیت را با آنچه می تواند انجام دهد آغاز کند و اگر به مشکلی برمی خوردند، به مرحله آسان تر برمی گشتیم.

- هنگامی که در کاری موفق می شدند، به اندازه کافی آنها را تشویق و ترغیب می کردم.